

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

نویسنده: آنتون فیلیپوف* - (Anton Filipov)

برگردان از: ا. م. شیري

۲۴ سپتمبر ۲۰۱۴

لنینیسم چیست؟

به مناسبت نودمین سال انتشار «درباره اصول لنینیسم»، اثر ستالین

اسلوب لنینی تجزیه و تحلیل واقعیتها رمز موفقیت است. به همین سبب، بایسته است کمونیستهای جوان رویکرد ماتریالیستی- دیالکتیکی لنینی را فراگیرند. در عین حال، آموختن این رویکرد بدین دلیل هم ضرورت دارد که در زمانهای اخیر، گرایش به سوی به اصطلاح «ایدئالیسم کیهانی» که در اصل بر پایه خصومت و دشمنی با نظریه مارکسیسم- لنینیسم بنا شده، شدت گرفته است. ماهیت این «نظریه» را به شرح زیر می توان خلاصه کرد:

امتناع عملی از رویکرد اجتماعی- طبقاتی و تعویض آن با رویکرد «مدنی»، «ژئوپلیتیک» و «وقایع نگاری سیاسی»، و همچنین، مبارزه علنی با ماتریالیسم دیالکتیک- یعنی با بخش جدائی ناپذیر مارکسیسم- لنینیسم به شکل قرار دادن دیالکتیک و متافیزیک در مقابل هم. طرفداران این «نظریه» سعی می کنند تصورات ساختگی خود را با استناد به ستالین به اثبات رسانند، اما در تمام آثار او ما به چنین ادعائی برخوردیم. مثلاً، ستالین در جای جای اثر خود تحت عنوان «در باره ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی»، وحدت درک ماتریالیستی و روش دیالکتیکی را مورد تأکید قرار داده است. اما «ایدئالیستهای کیهانی» خلاف تأکید ستالین، برای اثبات خلاف آن سعی می کنند.

نظریه اصلی مروجان «تفکر کیهانی» را چنین می توان فهمید: «جهان به عصر دلو وارد شده، در دوره اطلاعاتی جدید، یعنی، ما باید از ماتریالیسم فلسفی به مثابه فلسفه بهره مندی مادی و پر کردن شکم، به عنوان جزمیت و مطلق گرایی نهادینه شده در تمام عرصه های شناخت دست برداریم؛ برای درک «کیهان»، باید «جهان بینی کیهانی» که دنیای مادی و معنوی را در بر می گیرد، جایگزین ماتریالیسم شود. در این رابطه لازم به ذکر است، که چنین درک مبتذل، غیر منطبق بر واقعیت از ماتریالیسم فلسفی مانند شکم پرستی و بهره مندی مادی را انگلس در سال ۱۸۸۶ در اثر خود به نام «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» به نقد کشید. او نوشت: «این مرد کوتاه فکر (بیمایه) ماتریالیسم را به معنی شکم پرستی، میخوارگی، هرزگی، تکبر، طمع ورزی، حرص مال اندوزی، سودجویی و بورس بازی و خلاصه، همه زشتی هائی که خود او در خفا به آنها مشغول است، می فهمد. (کارل مارکس و فریدریش انگلس، منتخب آثار، جلد ۲۱، صفحه ۲۹۰). به سخن دیگر، تشبیه ماتریالیسم به سودجویی و هوسهای نفسانی، فقط می تواند نشاندهنده درک کوتاه بینانه (تنگ نظرانه) از این واژه باشد.

از این منظر، هر کسی را که بطور مداوم در مورد چیزی خیال می کند، می توان ایدئالیست شمرد. اما اگر «کیهانی ها» به سوی «توسعه خلاق مارکسیسم مطابق روح زمان» حرکت نمایند، در این صورت آنها باید فلسفه علمی و مفاهیم روزمره را تشخیص دهند. در غیر این صورت، آنها به جز جهل خود، چیز دیگری را نمی توانند نشان دهند. بدین سبب

اعضای جوان حزب کمونیست (روسیه) و سازمان جوانان باید تئوری لنینی را نه از روی جزوه های ایدئولوگهای «جهان بینی کیهانی»، بلکه از آثار لنین و پیروان او بیاموزند.

اما، قبل از دانستن هر چیزی، باید اصول این روش را بیاموزد. به عقیده نویسنده این سطور، «درباره اصول لنینیسم»، اثر ستالین بهترین آغاز برای آموختن لنینیسم است. برخی انسانها از این که چرا شروع آموزش لنینیسم به کمک اثر ستالین بهتر است، تعجب می کنند. آری، برای این که ستالین در طول همه ۲۹ سال رهبری بر کشور شوراهای، طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران زحمتکش را با مشی لنینی رهبری نمود. خود این امر امکان تبدیل اتحاد شوروی به قدرت صنعتی- کشاورزی، ارتقاء آن به جایگاه اول در اروپا و دوم در جهان بر اساس شاخصهای اصلی رشد اقتصادی، لغو بیسوادی، قلع و قمع فاشیسم، بازسازی اقتصاد ملی در کوتاهترین مدت، ایجاد سپر دفاع موشکی- هسته ئی اتحاد شوروی و همچنین، تشکیل انسان نوین- انسان کار، میهن پرست و انترناسیونالیست را فراهم آورد. بدین سبب، ما برای آموختن لنینیسم می توانیم از این اثر استفاده کنیم. اما به موازات آن بایستی دقیقاً توجه داشته باشیم، که محتوای لنینیسم فقط به کتاب «درباره اصول لنینیسم» محدود نمی شود.

پس از درگذشت ولادیمیر ایلچ لنین ی. و. ستالین مفاد اصلی لنینیسم را در سخنرانی ها و در جریان ایراد نطقها در دانشگاه سوردلوفسک تشریح نمود. آنها از تاریخ ۲۶ اپریل تا ۱۸ ماه می سال ۱۹۲۴ در روزنامه «پراودا» انتشار یافتند و در نهایت، به صورت کتابی تحت عنوان «درباره اصول لنینیسم» به چاپ رسیدند. ستالین در مقدمه کتاب توضیح می دهد، که محتوای نظریه لنینی را آشکار ساخته است: «توضیح اصول لنینیسم به مفهوم تشریح اساسهای جهان بینی لنین نیست. حجم جهان بینی لنین و اصول لنینیسم یکسان نیستند. لنین، یک مارکسیست است و البته، که مارکسیسم اساس جهان بینی اوست. اما از این نکته چنین مستفاد نمی شود، که تشریح لنینیسم باید از شرح اصول مارکسیسم آغاز شود. تشریح لنینیسم به معنی همان آثار خاص و جدید لنین است که به گنجینه جامع مارکسیسم افزود و با نام او مترادف است. من در سخنرانی های خودم در باره اصول لنینیسم فقط این مفهوم را بیان خواهم کرد» (و. ی. ستالین، مجموعه آثار، جلد ۶، ص. ۶۹، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

ستالین لنینیسم را به مثابه آموزه انترناسیونالیستی و انقلابی ارزیابی نموده و می گوید: «لنینیسم مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. به عبارت دقیق تر، لنینیسم نظریه و تاکتیک انقلاب پرولتری به طور کلی، بالاخص، نظریه و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریاست» (و. ی. ستالین، مجموعه آثار، جلد ۶، ص. ۷۱، مسکو، ۱۹۴۷). دقیقاً مارکسیسم، به این دلیل، که فقط درک واقعی و توسعه خلاق آموزه های مارکس و انگلس و تجزیه و تحلیل دوران امپریالیسم به لنین امکان داد، تا ثابت کند که پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور جداگانه ممکن است و این کشور هم روسیه بود. همین نتیجه گیری لنین هم صحت خود را در عمل نشان داد. واقعاً هم، همانطور که واضح است، در عمل به اثبات رسید.

هر نظریه اجتماعی با توجه به دوره تاریخی خاص خود تدوین می شود. لنینیسم هم از این قاعده مستثنی نیست. اما لنین نه تنها واقعیتهای موجود را به طور عینی درک نمود، بلکه راه و روش تغییر آنها را نیز نشان داد. به همین سبب، ستالین با در نظر گرفتن شرایط تاریخی پیدایش لنینیسم، تأکید می کند: «لنینیسم در شرایط امپریالیسم، هنگامی که تضادهای سرمایه داری به نقطه اوج خود رسیده بودند، هنگامی که انقلاب پرولتاریا به یک امر مستقیم تبدیل شده بود، هنگامی که دوره سپری شده آمادگی طبقه کارگر برای انقلاب به دوره جدید حمله مستقیم به سرمایه داری بدل گردیده بود، رشد کرد و بلوغ یافت (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۷۲، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷). به سخن دیگر، پیدایش لنینیسم پیامد توسعه اجتماعی تا مرحله انحصاری سرمایه داری- امپریالیسم بود و از آنجائی که امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری است، این دوره، دوره انقلابات پرولتری شمرده می شود.

امپریالیسم به مثابه مرحله نهائی رشد ساختار اجتماعی- اقتصادی سرمایه داری، دارای تضادهای خاص خود می باشد. در این اثر ستالین سه تضاد اساسی امپریالیسم را برمی شمارد: «تضاد اول- تضاد بین کار و سرمایه... تضاد دوم- تضاد بین دستجات مختلف مالی و قدرتهای امپریالیستی در مبارزه برای سلطه بر منابع مواد خام در قلمرو دیگران... تضاد سوم- تضاد بین تعداد انگشت شمار ملل سلطه گر «متمدن» و خلقهای صدها میلیونی کشورهای وابسته و مستعمره جهان» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۷۲ و ۷۳، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷). این سه تضاد اساسی، به عقیده ستالین، به پیدایش لنینیسم به مثابه مارکسیسم دوران گذار از سرمایه دای به سوسیالیسم منجر گردید.

در بخشی تحت عنوان «تئوری» ستالین روی یکی از مهمترین مسائل لنینیسم- راجع به انطباق تئوری و عمل انقلاب پرولتری توقف می کند. او می نویسد: «برخی ها گمان می کنند که لنینیسم عبارت است از تقدم عمل بر تئوری. بدین معنی که کار عمده آن انطباق قوانین مارکسیستی با عمل و اجرای این قوانین است. اما آنچه که به تئوری مربوط می شود، تصور می کنند که انگار لنینیسم به اندازه کافی به این امر توجه ندارد... همچنین واضح است که بسیاری از لنینیست های عملگرای امروزی چندان توجهی نسبت به تئوری ندارند و این مخصوصاً در نتیجه کار عملی زیادی است که آنها باید با توجه به شرایط انجام دهند. من تصریح می کنم، که این تصور بسیار عجیب و غریب از لنین و لنینیسم کاملاً نادرست است و به هیچوجه منطبق بر واقعیت نیست و تلاش عملگرایان برای دست کشیدن از تئوری، کاملاً مخالف روح لنینیسم است و مخاطرات جدی برای کار در پی دارد» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۸۸، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷). ستالین برای تشریح مسأله فوق، از قاعده لنینی رابطه تئوری و عمل، به سخن دیگر، از وحدت تئوری و عمل استفاده می کند. اما قبل از آن، مفهوم تئوری را توضیح می دهد: «تئوری عبارت است از تجربه جنبش کارگری همه کشورهای در مجموع خود. البته، تئوری بی ارتباط با عمل انقلابی، بی معنی خواهد بود، دقیقاً همینطور هم اگر عمل راه خود را در پرتو تئوری روشن نسازد، کور خواهد بود. اما اگر تئوری در ارتباط ناگسستنی با عمل انقلابی قرار گیرد، به نیروی عظیم جنبش کارگری بدل خواهد گشت. زیرا آن، فقط آن می تواند به جنبش کارگری اعتماد به نفس ببخشد، قدرت شناخت راه و درک رابطه بین حوادث پیرامون را بدهد، زیرا تنها و تنها تئوری می تواند بفهماند که طبقات موجود چگونه و به کدام سو حرکت می کنند و در آینده نیز چطور و به کدام طرف باید حرکت نمایند» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۸۸ و ۸۹، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

در همین رابطه، م. ن. روتکویچ، جامعه شناس و فیلسوف نامدار، عضو علی البدل فرهنگستان علوم اتحاد شوروی نیز توجه خود را به روی وحدت دیالکتیکی تئوری و عمل مارکسیسم- لنینیسم متمرکز نمود و نوشت: «اصول وحدت تئوری و عمل با انعکاس جنبه های موجود جهان بینی مارکسیستی در خود، به معنای آن است، که تئوری باید از عمل سرچشمه بگیرد، در عمل آزموده شود و در خدمت آن باشد و عمل انقلابی باید تئوری درست، ماتریالیستی، بازتاب دهنده واقعیتهای و قادر به دیدن آینده را راهنمای خود قرار دهد» (م. ن. روتکویچ، اصول شناخت و معیار حقیقت، ص. ۱۹۵، چاپ روسی، مسکو، سال ۱۹۵۲).

ستالین ضمن توضیح توجه لنین نسبت به تئوری نوشت: «ممکن است روشن ترین بیان اهمیت بزرگی که لنین به تئوری قائل بود، این واقعیت باشد که هیچ کس به اندازه لنین به این وظیفه جدی نپرداخت که از مهمترین آثار علمی مربوط به فلسفه ماتریالیستی از زمان انگلس تا لنین استنتاج نموده و از جریانهای ضد ماتریالیستی که در میان مارکسیستها پیدا شده بودند، انتقاد جدی بنماید. انگلس می گفت که ماتریالیسم ناچار است با هر کشف بزرگ تازه، شکل نوینی به خود بگیرد. بر همه معلوم است که این فقط لنین بود که به موقع خود این وظیفه مهم را در کتاب ارزشمند خود تحت عنوان ماتریالیسم و امپریونوکریتیسیسم به سرانجام رساند. واضح است پلخانوف نیز که همیشه

علاقه مند بود «بی اعتنائی لنین نسبت فلسفه» را به سخره بگیرد، حاضر نشد دست به انجام چنین کاری بزند (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۹۰، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

او هیچگاه تئوری لنینی را نادیده نگرفت، همواره بر امتزاج آموزه انقلابی با عمل تأکید می نمود. او بسیار خوب می فهمید، که ترکیب تئوری و عمل، یک سلاح کارآمد در دست پیشآهنگ طبقه کارگر- حزب کمونیست است. به همین دلیل هم کمونیستهای معاصر باید اسلوب لنینی- ستالینی را فراگیرند؛ تئوری را با عمل و عمل را با تئوری تلفیق نمایند. ستالین عقیده داشت که این رویکرد می تواند سرمایه داری را در هم بشکند و به خلق زحمتکش اجازه می دهد تا حاکمیت دیکتاتوری پرولتری خود را برقرار نماید. و اگر دیکتاتوری پرولتری وظیفه ستراتیژیک عمده باشد، ما باید ویژگی های اساسی دیکتاتوری پرولتاریا را فراگیریم.

برای شروع، لازم است که ما تعریف روشنی از دیکتاتوری ارائه بدهیم. این بدان سبب الزامی است که در سالهای اخیر ترس از کلمه دیکتاتوری شروع شده است. بنا بر این، لازم است ما درک کنیم که دیکتاتوری از نقطه نظر جامعه شناسی چیست و چه رابطه ای با دموکراسی دارد. و. و. تروشکوف، پرفسور، دکتر علوم فلسفه، دانشمند مارکسیست روسیه در رساله «جامعه و فرهنگ سیاسی میهنی. قرن بیستم»، عقیده شایان توجهی را در این خصوص بیان کرده است. تروشکوف در این رساله درباره دو متضاد دیالکتیکی، یعنی، در باره دموکراسی و دیکتاتوری می نویسد: «دیکتاتوری بدون دموکراسی و دموکراسی بدون دیکتاتوری وجود خارجی ندارد». او در ادامه توضیح می دهد که چرا هر گونه دموکراسی به نحوی از انحاء یک نوع دیکتاتوری به حساب می آید: «دموکراسی زمانی وجود دارد که تفاوت در منافع و نظرات مردم وجود دارد. ولی اگر چنین عدم تطابقی وجود دارد، یعنی اکثریت و اقلیت هم وجود دارد. بدین معنی که دموکراسی در حالت ایده آل، چیزی جز دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت نیست» (و. و. تروشکوف، «جامعه و فرهنگ سیاسی میهنی. قرن بیستم»، چاپ مسکو، سال ۲۰۰۱، ص. ۱۹۱). این عقیده به این سبب شایسته تأمل است، که دیکتاتوری را در وحدت با دسته بندی قطبی، یعنی دموکراسی در نظر می گیرد. این روش برخورد مبتنی بر قانون وحدت و «مبارزه» اضداد، نه تنها اجازه تحلیل و بررسی سازنده و همه جانبه رژیم سیاسی را به مثابه وحدت دیکتاتوری و دموکراسی، حتی در مجموع جامعه را می دهد.

با این تعریف که دموکراسی و دیکتاتوری فقط در وحدت دیالکتیکی می توانند وجود داشته باشند، حالا به تئوری دولت می پردازیم. زیرا، دیکتاتوری پرولتری به شکل دیگری غیر از دولت و از طریق دولت نمی تواند برقرار شود. اگر در خصوص منشای آن بخواهیم صحبت کنیم، چندین ده مورد نظریه منشای دولت وجود دارد. بنا بر این، موارد اصلی آنها را برمی شماریم. ابتدائی ترین آنها نظریه دینی است، که مطابق آن، دولت نتیجه خلقت خداوند یا موجودات فراطبیعی است. نظریه پدرسالاری، از این نقطه توضیح می دهد، که دولت در نتیجه اتحاد خانواده در اکثریت گروههای اجتماعی تا دولت، پدید می آید. طبق نظریه مدون، دولت محصول توافق اجتماعی مردم است. فیلسوفانی مانند ه. هابس، ج. لاک، ژ. ژ. روسو، بر این نظریه اعتقاد داشتند.

اما همه اینها پیش از تدوین نظریه علمی ماتریالیستی دولت- طبقاتی بودند. آن را کارل مارکس و فریدریش انگلس، بنیانگذاران مارکسیسم تدوین کردند. لنین آن را به ویژه در کتاب «دولت و انقلاب» تکامل بخشید. پس از مطالعه دقیق تاریخ جامعه، مارکس و انگلس روشن کردند، که دولت همزمان با تقسیم جامعه به طبقات متناقض- استثمارگران و استثمار شوندهگان ظهور یافته است. برای اعمال حاکمیت این طبقه بر طبقه دیگر پدید آمد. طبقات پدید آمده دیکتاتوری خود را اتفاقاً به لطف دولت اعمال می کنند.

طبقه کارگر سعی می کند در مقابل دولت دیکتاتوری سرمایه، دولت دیکتاتوری پرولتری خود را برقرار نماید. برای تحقق این امر، در هم شکستن ماشین دولتی قبلی مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان و برقراری دولت جدید عاری از

استثمار الزامی است. این پروسه فقط در نتیجه انقلاب اجتماعی امکان پذیر می باشد. در اینجا هیچ حرف و سخنی از سازش و مصالحه نمی تواند در میان باشد. میل به «کنار آمدن» در مبارزه طبقاتی پذیرفتنی نیست. بنا بر این، اگر مسأله تغییر نظام اجتماعی- اقتصادی موجود در دستور روز قرار گیرد، این امر باید رابطه تنگاتنگی با امر انقلاب اجتماعی داشته باشد.

در اینجا لازم به توضیح است، که انقلاب با جنگ داخلی همسان نیست و همواره جنگ داخلی در پی ندارد. اگر با مقاومت نیروهای ارتجاعی شکست خورده مواجه شود، در آن صورت جنگ داخلی گریزناپذیر خواهد بود. جنگ داخلی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ در تاریخ روسیه نمونه بارز آن است. این، پاسخ بورژوازی سرنگون شده در سیمای گاردهای سفید به انقلاب سوسیالیستی پیروزمند پرولتاریا بود. در نتیجه این رویارویی، خلق زحمتکش به دفاع از استقلال روسیه برخاست، سازمانیافتگی، انسجام و وفاداری خود را به ایده های لنین، ایده های اکتوبر کبیر نشان داد. طبقه کارگر خود را به تشکیل دولت عاری از استثمار محدود نمی کند. زوال دولت و همراه با آن، لغو هر گونه دیکتاتوری هدف نهائی طبقه کارگر است. از اینجا می توان در باره وحدت دولت به مثابه نهاد اجتماعی، و دیکتاتوری، به عنوان اصول سازمانی آن نتیجه گیری نمود. دیکتاتوری همزاد دولت است، و همزمان با زوال آن زوال می یابد. بی تردید، مسأله دولت، یکی از مهمترین مسائل تئوری مارکسیسم- لنینیسم است. برای درک این موضوع، فراگیری دقیق آثار مارکس، انگلس، لنین و ستالین ضروری است. فقط در آن صورت می توان فهمید که دولت به طور کلی یعنی چه و دولت پرولتری چه تفاوت اساسی با دولت بورژوازی دارد.

متأسفانه، «نظریه پردازان» ساده اندیش زیادی وجود دارند که تحت بهانه «تکامل» مارکسیسم در تئوری مارکسیستی- لنینیستی دولت، تجدید نظر می نمایند. قبل از هر چیز لازم به ذکر است، که این رفقاء آثار کلاسیکهای مارکسیسم- لنینیسم را یا به درستی نیاموخته اند و یا به طور کلی مطالعه نکرده اند. آنها تصور می کنند، که گویا دولت در دوران کمونهای اولیه به وجود آمده و دولتمداری در جامعه کمونیستی نیز قوام می یابد. به عقیده آنها، دولت در نتیجه اتحاد مردم و بر اساس حقوق برابر برای دفاع از منافع عمومی و تأمین امنیت به وجود آمده است. از قضا، لیکوفرون و آکیدامانت، فیلسوفان سوفسطائی یونان باستان در بیش از دو هزار سال قبل نیز چنین استدلال می کردند. از این تعریف می توان این نتیجه را گرفت، که چنین تکامل «خلاق» مارکسیسم در مورد مسأله دولت، فاصله دو هزار ساله با واقعیت دارد!

برخی طرفداران تئوری «جدید» دولت اطمینان دارند، که کشور ما از راه تشکیل «فدراسیون سفت و سخت روسیه با جمهوری روسیه و سوسیالیسم» می تواند از بحران خارج شود. با کمی تعمق در این باره، این نتیجه را می توان گرفت، که چشم انداز خروج فدراسیون روسیه از بحران با تشکیل «دولت سوسیالیستی» خودیژه، با تسلط مستقیم به اصطلاح «جمهوری روسیه» ارتباط دارد. آنچه درباره دولت سوسیالیستی می توان گفت، این است که وظیفه آن واقعاً عبارت از برقراری سوسیالیسم می باشد. معلوم است که روسها در میان همه خلقهای کشور نقش هدایت کننده ایفاء می کنند. اما سوسیالیسم فقط بر پایه برابری حقوقی و مشارکت همه خلقها ساخته می شود، نه بر مبنای برتری یکی از آنها نسبت به دیگران. بنا بر این، ایده «جمهوری روسیه» نه تنها با وظیفه برنامه ئی حزب، حتی، با واقعیت نیز فاصله دارد. برای این که «سوسیالیسم روسی» عناصر بیگانه با انترناسیونالیسم پرولتری را در بطن خود دارد و به تشدید مسائل ملی منجر می گردد.

کسانی که ایدئولوژی حزب طبقه کارگر را با دید غیرعلمی مورد بررسی قرار می دهند، خواه ناخواه به دامن جزمیت و فرصت طلبی درخواهند غلتید و در باتلاق آرمانگرایی ساده لوحانه و تصوف «سطحی کیهانی» گرفتار خواهند آمد.

حالا که تعریف روشنی از محتوای دیکتاتوری و نظریه طبقاتی دولت ارائه دادیم، به توضیح دیکتاتوری پرولتاریا می پردازیم. نظر ی. و. ستالین در رابطه با این مسأله چگونه بود؟ او در کتاب «درباره اصول لنینیسم»، دیکتاتوری پرولتاریا را از سه جنبه مورد بررسی قرار می دهد: دیکتاتوری پرولتاریا، به مثابه ابزار انقلاب پرولتری؛ دیکتاتوری پرولتاریا، به مثابه سیادت پرولتاریا بر بورژوازی؛ حاکمیت شوراهای، به مثابه شکل دولتی دیکتاتوری پرولتاریا. چنین رویکردی، بی شک، بدین سبب صحیح است که جوانب مختلف، و در عین حال همه جنبه های مهم دیکتاتوری پرولتاریا را در برمی گیرد. در رابطه با دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه ابزار انقلاب پرولتری، ستالین می نویسد: «دیکتاتوری پرولتاریا، ابزار انقلاب پرولتری، سازمان آن، مهمترین تکیه گاه و جان آن است که اولاً- به منظور در هم شکستن مقاومت استثمارکنندگان سرنگون شده و تثبیت موفقیت های خود و ثانیاً- برای به سرانجام رساندن انقلاب پرولتری و برقراری کامل سوسیالیسم به وجود آمده است» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۱۰۸-۱۰۹، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

ستالین به مسأله دیکتاتوری پرولتاریا، به مثابه سیادت پرولتاریا بر بورژوازی نیز اهمیت بزرگی قائل است. در همین رابطه او می گوید: «دیکتاتوری پرولتاریا نه بر روی شالوده ساختارهای بورژوائی، بلکه در روند شکست آنها، پس از سرنگونی بورژوازی، در جریان خلع ید از زمینداران و سرمایه داران، در روند اجتماعی کردن ابزارها و وسایل تولید و در پروسه انقلاب قهرآمیز پرولتاریا پدید آمد. دیکتاتوری پرولتاریا قدرت انقلاب، متکی بر اعمال قهر علیه بورژوازی است (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۱۱۴، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷). ستالین متذکر می شود، که «دولت مائینی است در دست طبقه حاکم برای سرکوبی مقاومت دشمنان طبقاتی خود» (همانجا). اما او خط تفکیک دقیقی را بین دولت پرولتری و بورژوازی ترسیم نموده، تفاوتها را نشان می دهد: «... همه دولت های طبقاتی تا کنونی، دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت استثمارشونده بودند، در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا عبارت از دیکتاتوری اکثریت استثمارشوندگان بر اقلیت استثمارگر می باشد» (همانجا). «دولت پرولتری، یعنی دیکتاتوری و آن نمی تواند دموکراسی برای همه طبقات باشد. این دولت، دولت دموکراسی برای پرولتاریا و دیکتاتوری علیه بورژوازی خواهد بود.

اگر دیکتاتوری پرولتاریا علیه بورژوازی به خشونت تکیه می کند، یعنی «دیکتاتوری پرولتاریا» نمی تواند به مثابه نتیجه توسعه مسالمت آمیز جامعه بورژوازی و دموکراسی بورژوائی به وجود آید. دیکتاتوری پرولتاریا فقط در نتیجه شکستن ماشین دولتی بورژوازی، ارتش بورژوازی، دستگاه بوروکراسی بورژوازی، پولیس بورژوازی پدید می آید (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۱۱۶، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

به نظرم، این سخنان ستالین اعتبار خود را از دست نداده اند. آنها به مثابه صدای هدف- ایجاد نوع دیگر دولت، دولت دیکتاتوری پرولتاریا به دنبال شکست ماشین دولتی کهنه و بوروکراسی دستگاه پوسیده بورژوازی به گوش می رسد. در اینجا سخن از مبارزه واقعی نیروهای مترقی بشریت علیه همه اشکال ستمگری در میان است. این، یک مبارزه بی بدیل است. میل به «کنار آمدن»، همانطور که گفته شد، در مبارزه طبقاتی جایی از اعراب ندارد. هر گونه گذشت و سازش در مقابل طبقه استثمارگر، به معنای خیانت است.

دیکتاتوری پرولتاریا مانند هر دیکتاتوری دیگر، ممکن است از طریق دولت اعمال شود. اما دولت پرولتری، سوای نبود استثمار در آن، از حیث شکل با دولت بورژوازی متفاوت است- شوراهای شکل دولت دیکتاتوری پرولتاریا هستند. ستالین بررسی مسأله دیکتاتوری پرولتاریا را در کتاب «درباره اصول لنینیسم» با این جملات به پایان می برد. او می نویسد: «... شوراهای فراگیرترین تشکیلات توده ای پرولتاریا هستند... شوراهای عبارتند از... سازمانهای فراگیر توده ای، که همه ستمدیدگان و استثمارشوندگان، کارگران و دهقانان، سربازان و ناوی ها، و در هر جا که رهبری مبارزه

سیاسی توده ها به وسیله پیشاهنگ آنها، یعنی پرولتاریا با سهولت و کاملتر از همه اشکال دیگر مبارزه صورت می گیرد... شوراهای قدرتمندترین ساختار مبارزات انقلابی توده ها، اقدامات سیاسی توده ای و برآمد توده ای هستند... نهادهایی قادر به شکستن قدرت مطلق سرمایه مالی و ضمایم سیاسی آن هستند... شوراهای سازمان مستقیم خود توده ها، به عبارت بهتر، دموکراتیک تر هستند، و با نفوذترین سازمانهای توده ها می باشند که مشارکت آنها، ایجاد دولت جدید و اداره آن را تا حداکثر ممکن تسهیل می کند، انرژی و ابتکار انقلابی، قدرت خلاق توده ها را در مبارزه برای تخریب نظم کهنه، در مبارزه برای ایجاد نظم نوین، نظم سوسیالیستی به حداکثر می رسانند» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، ص. ۱۱۸-۱۱۹، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

در اینجا، البته همه جوانب دیکتاتوری پرولتاریا از نقطه نظر تئوری لنینی مورد بررسی قرار نگرفته و ستالین هم در آثار خود چنین وظیفه ای را بر عهده نگرفته بود. به همین سبب، در مقدمه «درباره اصول لنینیسم» او نوشت، که نمی توان لنینیسم را، از جمله، دیکتاتوری پرولتاریا را در یک یا چند کتاب تشریح نمود. برای انجام این کار تألیف کتابهای فراوانی لازم است. اما مسأله اصلی این است، که یوسف ویساریونویچ ستالین درک واقعی خود از دیکتاتوری پرولتاریا، یکی از مفاد کلیدی آموزه های مارکس- لنین را نشان داد. بر این اساس، به حق می توان ستالین را یک مارکسیست- لنینیست واقعی، و آثار او را جزو آثار کلاسیک مارکسیسم- لنینیسم دانست. لنین نوشت: «مارکسیست فقط آن کسی است که قبول تئوری مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا گسترش دهد» (و. ای. لنین، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص. ۳۵۴). ستالین نیز در تمام عمرش چنین کرد.

پرولتاریا در فرایند رویارویی خود با سرمایه سیری ناپذیر، متحدینی دارد- دهقانان. اما باید تمایز بین جنبشهای دهقانی را تشخیص داد. یک دهقان با بورژوازی متحد است و دهقان دیگری برای مبارزه تا لغو استثمار آماده است. لنین حمایت از چنان جنبشهای دهقانی را می آموزد، که آماده اند همراه با پرولتاریا در نبرد آخر و تعیین کننده اکثریت ستمدیده علیه اقلیت ستمگر مشارکت نمایند. لنینیسم به وجود ظرفیتهای انقلابی در صفوف جنبشهای دهقانی، که آنها را از جریانان فرصت طلب متمایز می سازد، واقف است. ستالین در کتاب «درباره اصول لنینیسم» در این رابطه می نویسد: «سخن بر سر حمایت از چنان نهضت دهقانی و چنان مبارزه دهقانی است که جنبش رهاییبخش پرولتاریا را به طور مستقیم یا غیرمستقیم تسهیل می نماید، که به این یا آن شکل آب به آسیاب انقلاب پرولتاریا می ریزد، که دهقانان را به نیروی ذخیره و متحد طبقه کارگر بدل می سازد» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، جلد ۶، ص. ۱۲۵، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

در مورد نمونه اتحاد دوستانه طبقه کارگر و دهقانان در اتحاد شوروی، یوسف ستالین خاطرنشان می سازد، که «دهقانانی که تجربه سه انقلاب را در پشت سر خود دارند و همراه با پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریا علیه تزار و حاکمیت بورژوازی به مبارزه برخاسته اند، دهقانانی که در اثر انقلاب پرولتاریا به زمین و صلح رسیده و به نیروی ذخیره پرولتاریا بدل گشته اند، نمی توانند از دهقانانی که در جریان انقلاب بورژوائی و تحت رهبری بورژوازی لیبرال مبارزه نموده، از دست همین بورژوازی زمین گرفته و به نیروی ذخیره آن تبدیل شده اند، متمایز نباشند. اثبات این دشوار نیست، که دهقان اتحاد شوروی که به ارجگذاری دوستی سیاسی و همکاری سیاسی با پرولتاریا خو گرفته و آزادی خود را مدیون این دوستی و همکاری می داند، نمی تواند از همکاری اقتصادی با پرولتاریا سپاسگزار نباشد (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، جلد ۶، ص. ۱۳۲-۱۳۳، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷).

واقعیتهای عینی، حزب پرولتاریا را به تفکر پیرامون مسائل ملی وامی دارد. کتاب «درباره اصول لنینیسم»، اثر ستالین، یک کمک مسلم برای حل مسأله ملی می باشد. ستالین با بهره گیری از اسلوب لنینی، همواره از منظر منافع طبقه کارگر به این موضوع برخورد می کرد. او می نویسد: «مسأله ملی فقط در ارتباط با انقلاب پرولتری و بر مبنای

آن می تواند حل شود... مسأله ملی بخشی از مسأله عمومی انقلاب پرولتاریا و بخشی از دیکتاتوری پرولتاریا است» (ی. و. ستالین، مجموعه آثار، جلد ۶، ص. ۱۴۱، چاپ روسی، مسکو، ۱۹۴۷). از توضیحات فوق، چنین مستفاد می شود، که پرولتاریا فقط از آن نهضت‌های ملی که به سوی سرنگونی امپریالیسم، نه در جهت تحکیم آن سمتگیری کرده اند، باید پشتیبانی نماید و سرنگونی امپریالیسم تنها از طریق انقلاب پرولتری ممکن است. گزینه دیگری وجود ندارد. در پایان لازم به تکرار است، که اگر چه کتاب «درباره اصول لنینیسم»، اثر ستالین، همه محتوای نظریه لنینی را توضیح نمی دهد، اما اصول لنینیسم را پی ریزی کرده است. در دورانی که امپریالیسم در مسیر افول حرکت می کند، به ویژه مهم است که کمونیستها آگاهانه از نظریه لنینی بهره بگیرند. این، رمز پیروزی ماست.

یادآوری

این بار، خلاف روال معمول چندین ساله که همواره آثار قلمی آکادمیسینها، دانشمندان و متخصصان روسیه را ترجمه می کنم، این اثر آنتون فیلیپوف، دانش آموز کلاس نهم را برای ترجمه برگزیده ام. به سخن دقیق تر، اصل نوشتار فوق، حاصل مطالعه، اندیشه و کار یک دانش آموز است. بنا بر این، چپنمایان و چپ های وازده که عدالت ستیزی خود را در پشت اسم رمز امپریالیستی- ارتجاعی ستالین ستیزی پنهان نموده و مدعی معلمی و استادی هستند، بهتر است ب فکر آموزگاری برای خود باشند. مترجم.

*- دانش آموز کلاس نهم،

عضو سازمان سراسری «سمتگیری سوسیالیستی» روسیه،

سر دبیر بولتن خبری سازمان جوانان حزب کمونیست روسیه در استان لیبیتسک،

منبع:

مجله «روشنگری سیاسی»، شماره ۳ (۸۰)، سال ۲۰۱۴

<http://www.politpros.com/journal/read/?ID=3418&journal=163>

۱ مهر- میزان ۱۳۹۳